

# خاک، بی‌مزه است



از بچگی همیشه دلم می‌خواست کارهای عجیب و غریبی انجام بدهم. مثلاً دوست داشتم ناهار به جای خورش قیمه، خاک پلو بخورم، به جای سیب، دیوار را گاز بزنم، به جای بستنی، مَهر را بلیسم. پدر و مادر، معلم، دوستان، بزرگ‌ترها و هر کسی فکرش را بکنید نگذاشت من زندگی دلخواه عجیب و غریب خودم را داشته باشم.

اما «در» همیشه روی یک پاشنه نمی‌چرخد و گاهی در زندگی اتفاق‌هایی می‌افتد که آدم فکرش را هم نمی‌کند.

مثلاً من -خودم- هیچ فکرش را نمی‌کردم روزی برسد که در خاک، غرق باشم. دهانم آن قدر خشک بود و زبانم به کامم چسبیده بود که نمی‌شد حتی یک سرسوزن بازش کنم.

حیف که همیشه قدّ دست‌انم از اندازه‌ی آرزوهایم کوتاه‌تر است. از دور صداهای درهم و برهمی به گوش می‌رسید.

انگار یک نفر دائم جیغ می‌کشید و چند نفر داشتند ساکتش می‌کردند. مطمئنم ما مان است. تا خبر به گوشش رسیده، سرآسیمه خودش را رسانده اینجا و تا مرا دوباره نبیند ساکت

نمی‌نشیند. دلم برایش سوخت. کاش عصری به حرفش گوش می‌کردم و همراهش به خانه‌ی خاله‌زهرامی رفتم.

از لابه‌لای صدای جیغ‌های ممتد مامان صدای زوزه‌ی یک کامیون، چق‌چق موتور یک بولدوزر، آژیر آمبولانس و خس‌خس هشدار بی‌سیم آتش‌نشانی هم به گوشم رسید.

همه‌جا تاریک است. نمی‌دانم بینایی‌ام را از دست داده‌ام یا حجم آوار و تاریکی شب باعث شده است چیزی نبینم.

از یادآوری اینکه چه طور با بی‌احتیاطی و بی‌دقتی کارگرهای اوستا به این حال و روز افتاده‌ام لجم گرفت. وقتی از کارگر آموزش ندیده استفاده می‌کنند، نتیجه‌اش همین می‌شود دیگر!

روزی صد بار هم که مهندس بنده‌ی خدا بگوید «اَوّل ایمنی بعد کار»، وقتی تجربه و تخصص نباشد، فایده‌ای ندارد.

اصلاً امروز از صبح دلم شور می‌زد. گوشه‌ی چشمم چپم می‌پرید.

به بابا که گفتم، چپ‌چپ نگاهم کرد.

به مامان که گفتم، گفت چون شب‌ها با زیرپوش می‌خوابم حتماً

سرم‌خورده‌ام.

به آقای مهندس که گفتم، خنده‌اش گرفت و گفت: «هیچ اتّفاقی قرار نیست بیفتد. به چشمت بی‌محلی کن، خوب می‌شوی.» اوستا عماد گفت:

«حواست جمع باشه!»

کاش به حرفش گوش داده بودم. بهترین حرفی که از اوستا عماد شنیده بودم همان بود. چرا پس پشت گوش انداختم؟ اگر یادمانده بود، آن وقت الان زیر یک خروار خاک که هوار شده اندروی سرم، نخوابیده بودم.

ماجرای این قرار است که خانه‌ی کناری ما چند وقتی است در مرحله‌ی گودبرداری قفل شده. بابا، بارها به آقای مهندس و «اوستا عماد» تذکر داده بود که حواسشان به خانه‌های کناری باشد و محکم‌کاری کنند تا خانه نشست نکند. آن‌ها هم گفته

